فصل دوم: طرح سؤالات مناسب و دقیق

- هدف از طرح سؤال
- دسته بندی سؤالات

هدف از طرح سؤال

کلّی ِطرح سؤال این است که وقتی ذهن مخاطبتان، یک مُدرک شهودی دارد امّا مندمج،شما با سؤالات دقیق، در ذهن او تجرید ِادراکی صورت میدهید تا ذهن او، آن امور مندمج را از هم جدا کند. سماء و ارض را از همدیگر جدا کند؛ سؤالی باشد که ذهن را یک گام پیش ببرد. «أَنَ ّالسَّمواتِ وَ ا ْلأَرْضَ كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما[1]» خیلی وقتها طبایع با افرادشان در ظروف مختلف، رَتق[2] هستند؛ شما با سؤال دقیق و بجا، فَتق[3] ایجاد میکنید.

---

[1] سوره الانبیاء،آیه ۳۰

[2] الرَّتْقُ: الضمّ و الالتحام، خلقة كان أم صنعة، قال تعالى: كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما [الأنبياء/ 30]، أي: منضمّتين(مفردات الفاظ القرآن،ص ۳۴۱)

[3] الْفَتْقُ: الفصل بين المتّصلين، و هو ضدّ الرَّتق(همان،۶۲۳)

دسته بندی سؤالات

سؤالات چند دسته‌اند:

سؤالاتی که شما در مورد یک فرد، انجام می‌دهی تا طبیعت را از فرد ِخارجی جدا کنی.

سؤالاتی که شما مطرح می‌کنید و مربوط به ظرف ذهن است؛ شما این سؤالات را مطرح می‌کنید برای اینکه طبیعت را از ظرف ِذهن تجریدش بدهی

سؤالاتی که شما مطرح می‌کنید که طبیعت را نه تنها از ظرف ذهن تجرید کنید، بلکه از تفرّد ذهنی،از فرد ذهنی هم او را جدا کنید.

سؤالاتی که شما در ظرف مکانی مطرح می‌کنید برای اینکه طبیعت را از مکان؛فرد مکانی بالا ببری.

سؤالاتی که در ظرف زمانی مطرح می‌کنید برای اینکه طبیعت را از زمان؛فرد زمانی بیرون ببری.

تجرید فرد از مکان مطلق.

تجرید ِفرد از زمان مطلق.

تجرید فرد از فرض خاص

تجرید فرد از فرض مطلق.

تجرید فرد از عوالم ِمتصل

تجرید فرد از مطلق عوالم

مثال ًات می‌گویی‌م که پدر و مادر ِزید برای بچه‌شان اسم «زید» را می‌گذارند. چند جور سؤال می‌شود اینجا مطرح کرد. دسته‌بندی سؤالات مهم است:

۱.تفکیک طبیعت از فرد خارجی

اگر بگویم که لفظ ِ«زید» از دهان بابا در می‌آید،همین لفظ ِ«زید» که به گوش همه می‌خورد، از دهان مادر هم در می‌آید .از دهان همسایه هم در می‌آید .پدر و مادر، کدام یک از این ها را اسم ِبچه‌شان گذاشتند؟ آن صوتی که از دهان بابا در می‌آید، ای صوتی که از دهان مادر در می‌آید؟ همه جواب می‌دهند؛می‌گویند: هیچ کدام. این سؤال چه سؤالی است؟ فرد ِخارجی ِعینی.در این سؤال، ذهن ِطرف را متمرکز می‌کنید روی صوتی که از دهان بابا در می‌آید؛ این فرد را می‌گیری‌د، تجرّد ِاو را به رخ مخاطب می‌کشی‌د، می‌گویی‌د آن که نام گذاشتند کدام است؟ در ذهنش فرد عینی را با طبیعت فرق می‌گذارد.

۲.تفکیک طبیعت از ظرف ِذهن

سؤال بعدی: میگوییدآن «زید»ی که باباب در ذهنش تصور کرده اسم ِبچه میگذارید؟ ای آن «زید»ی که مادر در ذهنش است و تصور کرده؟ اینجا چه میگوییدی ؟ میگوییدی هیچ کدام. به ذهن او چه ربطی دارد؟ الآن میخواهید طبیعت را از تفرّد ذهنی تجریدکنید؛ از ظرف ذهن، بگوییدای ن برای آنجا نیست.

۳.تفکیک طبیعت از فرد ذهنی

میگوییم وقتی میخواهد انامگذاری کند، اگر باباایش دو بار لفظ «زید» را تصور کند، یک بار ،الآن؛ بعد از ذهنش محو میشود که راجع به زید صحبت می کند، دوباره ده دقیقه بعد لفظ زید را تصور میکند. میگوییم لفظ ِ«زید»ی که میخواست وضع کند، «زید»ی بود که ده دقیقه قبل در ذهنش بود؟ ای «زید»ی که ده دقیقه بعد آمد؟ اینجا چه کار کردید؟ نه تنها از ظرف ذهن داریدتجرید میکنید، بلکه داریدازتفرّد ِذهنی هم داریدتجریدش میکنید. نشان میدهد در ظرف ذهن، میتواند افراد داشته باشد، و در ضمن ِهمه ی این افراد موجود است.

۴.تفکیک طبیعت از فرد مکانی

در مکان هم همینطور است. میگوییدای ن لفظ «زید»ی که در این خانه به او میگویند، برایش اسمگذاری کردند؟ ای لفظ «زید»ی که در مدرسه به او میگویند؟ میبینیدهیچ کدام.

۵.تفکیک طبیعت از فرد زمانی

میگوییدزید را وضع کردند ، برای لفظ «زید»ی که روز اوّل تولدش میگویند ای فردای تولدّش را میگویند؟ میبینیدو تا زمان داریدشما، ولی این فردها به هم مربوط هستند، اما گاهی خود لفظ زمان، طبیعت را مخفی میکند، شما میتوانید با سؤال، طبیعت را از تحدّد در ازمنه، در بُعد چهارم تجریدش دهید.

۶.تفکیک فرد از مکان مطلق

یک وقتی میگوییدعلامت جمع ؛ می گوییم کدام علامت جمع؟ این که معلم، این طرف ِتخته سیاه کشیده، ای آنکه آن طرف، کشیده است؟علامت جمع ِدر این طرف صفحه، ای علامت جمعی که در آن طرف صفحه کشیده است؟ با این سؤال، داریدنشان میدهید که طبیعت در مکانهای خاص، منحصر نمیشود، اینجا ای آنجا؟ وقتی که این سؤال را مطرح کردید، طبیعی ِعلامت ِجمع را، تجریدش میکنید از مکان خاصّ ِطرف راست و از مکان خاصّ ِطرف چپ.

بعد از این که طبیعی را دید،این سؤال را مطرح کنید: آن را که شما علامت جمع گذاشتید، کجاست؟ اوّل با سؤال او را از مکان خاص تجریدش کردید، بعد میگوییدحالا میخواهم جایش را پیدا کنیم. کجاست؟ کجا بروم دنبالش بگردیم؟ بروم مثال ً یک سفینه سوار بشویم بروم در کهکشانهای دیگر؟ کجا بروم؟ زیرزمین بروم چاه بکنیم؟ چه کار بکنیم؟ این سؤال یعنی چه؟ یعنی دقیقا ً داریدذهن او را رها میکنید به این که طبیعت، جا ندارد. طبایع جا ندارند؛تجرید از

مکان مطلق.

۷.تفکیک فرد از زمان مطلق

تجربی از زمان مطلق هم همین است. ابتدا می پرسید:علامت جمع کدام است؟ علامت ِدیروز ای علامت امروز؟ بعد می‌گویید که خب علامت جمعی که انمگذاری کردیم از چه زمانی این علامت آمد؟ کل ّزمان؛ می‌خواهید بگویید طبیعت، اصال ًزمانی نیست. قاعده‌ی فیثاغورث؛ از چه زمانی مجموع ِدو تا مربع با مساحت مربع وتر برابر بوده؟ از چه زمانی؟ عدد عدد گنگ است، از چه زمانی گنگ بوده؟ ریخت گنگ بودن ِعدد ۲، ریخت این است که بگویی‌م دیروز گنگ بود، فردا هم هست؛ موطنش، موطن بالای زمان است. این‌ها سؤالات بسیار زیبایی است، برای اینکه اذهان را رهبری می‌کند، که طبایع در ازمنه‌ی خاصه و امکنه‌ی خاصه، و بعد در مطلق ِمکان و زمان جایگاه ندارند.

۸و۹.تفکیک فرد از فرض خاص و فرض مطلق

تجربی از فرض خاص، تجربی از فرض مطلق. حال که با سؤالات، مرحله‌ای، به این طبیعت رسیدیم می‌گوییم او را فرض می‌گیریم ای او را درک می‌کنیم؟یکی از گزینه‌های مهم، فرض است. می‌خواهیم طبیعت را از فرض تجربی‌ش کنیم، که فرض نیست؛فرض‌های خاص. می‌گوییم این عالمت را چه کسی فرض گرفته؟ روز اول، یک کسی آن را فرض گرفته است.

مثال ًما درک می‌کنیم که عدد گنگ است. بعد خیلی‌ها می‌گویند بشر ، ریخت ذهنی‌اش این است که می‌گوید: عدد گنگ است. اینطور آفریده شده ای تکامل او را به این مرحله رسانده که این‌ها را می‌گوید؛فرضگونه. می پرسیم چه کسی فرض او را پدید آورده است؟ اوّلین کسی که او را درک کرده، این فرض را پدید آورده و ما ادای او را در می‌آوریم؟

آن دارید فرض‌های خاص را مطرح می‌کنید، بعد هم طبیعت را تجربی می‌کنید که نشان بدهید فرضی نیست. حال نمی‌خواهم آن مثال‌ش را بزنم، فقط روش سؤال را بگویم.

یکی دیگر، تجربی طبیعت از فرض مطلق. از فرض مطلق یعنی چه؟ یعنی می‌گوییم اگر بشر نبود،این مطلب بود یا نبود؟ ما فرض مطلق را می‌گوییم. در این صورت،نشان می دهیم که این مطلب، اصال ًفرضی نیست.

خلق یا درک

یکی از چیزهایی که برای این مطلب خوب است، تذکّر دادن به خلق است و درک. مثال ًشما می‌گویید مربع. مربّع یعنی یک شکلی که چهار ضلع مساوی دارد، با زوایای قائمه. مربع را وقتی شما می‌گویید آن مربع را ذهن شما درک می‌کند به عنوان یک شکل، یا فرض‌ش می‌گیرد؟

اگر شما مربع را به عنوان یک شکل **فرض** می‌گیرید، فرض بگیرید: ۴ تا زاویه قائمه باشد، ضلع‌ها هم مربّع، ولی مثال ًقطرش نصف ضلع باشد؛ فرض است دیگر. شما وقتی می‌گویید مربّع، یک شکل است، دارید با یک شیء نفس الامری مواجه می‌شوید که وقتی درکش می‌کنید، همراه خودش احکامش را دارد؟شما دیگر محدود هستید. نمی‌توانید بگویید من فرض می‌گیرم؛ مثل یک

خانه‌ای که فرض می‌گیرم یک اتاق داشته باشد، یک هال داشته باشد یک متر. فرض من است دیگر. مربع را هم فرض می‌گیرم. ۴ تا ضلع مساوی، اما یک قطری داشته باشد نصف ضلع.[1]. پس من می‌روم درک می‌کنم یک چیزی را، نه این‌که فرض بگیرم. اگر همه چیزش به فرض من بود، من این‌طور فرض می‌گرفتم.

۱۰و ۱۱.تجرید طبیعت از عوالمِ متّصل و مطلق عوالم

تجرید طبیعت است از عوالم متّصل خاص؛ شما گاهی می‌گویی‌دی اگر من نبودم، این بود یا نبود؟ داری ذهن طرف را با سؤال می‌بری‌دی سراغ این‌که اگر من نبودم،...

اما گاهی است می‌گویی‌دی اگر بشر نبود. یعنی کلاً بشر اذهان دارند. اذهان جمعی دارند. شما کل ذهن جمعی بشر را می‌خواهی بردارید. یعنی عوالم متصل را به صورت بین الاذهانی؛ به صورت یک ضمیر جمعی می خواهی بردارید. می‌گویی‌دی اگر بشر اصلاً نبود -حتّی ضمیر جمعی بشر نبود-، این مطلب بود یا نبود؟ این جا داری با سؤال چه کار می‌کنی‌دی؟ داری تجرید می‌کنی‌دی طبیعت را از جمیع عوالم متصل، به نحوی که اگر بشر نبود، باز این بود. قاعده فیثاغورث، گنگ بودن عدد پی و امثال این‌ها. سؤال خیلی ساده. اگر بشر نبود، اصلاً ضمائر جمعی بشر هم نبود، مجموع مساحت این دو تا مربع با مربع وتر برابر بود یا نبود؟

طبیعت در موطن طبائع؛طبیعت در دلِ افراد

در یک نوع سؤالات تجریدی، شما طبیعت را از افرادش، از رقائقش تجرید می‌کنی‌دی و می‌بری‌دی در یک موطن جدای از آن ها و ذهن، کاملاً درکش می‌کنند.

یک نوع دیگر از سؤالات در حوزه‌های مختلف، می‌آید طبیعت را در دل فرد نشان می‌دهد. یعنی این‌طور نیست که واقعاً فرد، وجودِ بالعرض[2] طبیعت باشد. همان که در منطق می‌گفتند کلی و فرد، می‌گفتند و الطبیعی موجود بعرض وجود فرده[3]. این عبارت دقیق نبوده است ، سر جایش هم، محققینِ حکما، دیگران می‌گفتند این‌طور نیست که ماهیت، وجودِ بالعرض داشته باشد. بالعرض علی ثالثه اقسام[4]. مرحوم حاجی در تعلیقه‌شان بر حاشیه[5] داشتند. چون بالعرض و المجاز، اصلاً برای اینجا نیست. طبیعت **واقعاً** در ظرفِ فرد، در ظرفِ ذهن، در ظرفِ خارج، به مناسبت این ظروف ظهور می‌کند؛ با تفاوت‌هایی که طبایع دارند.

---

[1] قطر (Diagonal)مربع یک پاره‌خط است که دو رأس مقابل مربع را به هم متصل می‌کند (رأس محل برخورد دو ضلع مجاور است). از آنجا که مربع چهار رأس دارد، بنابراین در یک مربع دو قطر وجود دارد. اندازه قطرهای مربع همیشه از اضلاع آن بزرگتر است.(سایت فردرس)

[2] وجودِ مجازیِ طبیعت باشد.

[3] قوله «و الحق أن وجود الطبيعي بمعنى وجود أشخاصه»: ال ينبغي أن يشك في أن الكلي من كانت اذ و العقل في الموجودات مع لزم فإن الخارج في موجود غير المنطقي إنما الكلية فإن الخارج في موجود غير الطبيعي كالإنسان من حيث وهو إنسان الذي يعرضه الكلية في إنما النزاع في أن الطبيعي كل و انتفاء الكل انتفاء يستلزم فإن الجزء انتفاء الثانية و الذهن في أن الكلي العقلي غير موجود فيه المعقولات الثانية و الذهن في موجود غير العقلي الكلي أن في أن الكلي الطبيعي موجود فيه إلا الأفراد و الأول مذهب العقل له وهو موجود في الخارج بوجود أفراده أما بل ليس الموجود فيه إلا الأفراد و الأول مذهب جمهور الحكماء و الثاني مذهب بعض المتأخرين(حاشيه ملاعبدالله،ص ۴۸)

[4] و شخصه واسطة العروض له في باب اتصافه بالوجود فإن التشخص وهو الوجود في الحقيقة. و قد علمت أن التحقق للوجود أولا و بالذات و للماهية ثانيا و بالعرض.

و لما ذكرنا أن الشخص واسطة في العروض و هي أن يكون منا طا لاتصاف ذي الواسطة بشيء و اتصاف نفسها به بالذات و كانت على أنحاء و في بعضها صحة السلب ظاهرة كما في بالعرض و حركة السفينة و حركة جالسها و في بعضها خفية كما في أبيضية الجسم و أبيضية البياض و في بعضها أخفى كالجنس في باب التحصل حيث - تعليلي - الفصل جاذ لك الفصل محصله أي محصل الذلك الجنس حيث إن ال مرتبة له في التحقق يكون فيها خاليا عن تحقق الفصل لفناء الفصل ذلك في الجنس أن إلى أشرنا و ال سيما في البسائط و كل مبهم في معينه أشرنا إلى أن الواسطة في كل جنس في فصله و العروض في الطبيعي و شخصه و الماهية و وجودها من اذه القبيل. فصحة سلب التحقق و التحصل هنا بالنظر الدقيق البرهاني بل بإعانة من الذوق العرفاني. و أما بعد التنزل فالتحقق ذي الواسطة هنا حقيقي و صحة السلب منتفية(شرح المنظومة (تعليقات حسن زاده)، جلد: ۲، صفحه: ۳۴۶)

[5] ما اشبه اذه بقول العرفاء: اذا جاز الشيء حدّه، انعكس ضدّه، فلو كان للماهيّة التي هي الكلّي الطبيعي تقرّر حقيقي بذاتها، كضميمة للوجود الذي هو التشخص الحقيقي، كان هو تحققها، لكنّه باطل. فالتحقق الذي للوجود بالذات، يكون تحقق لها بالعرض، لانّ حكم المفني فيه، ينسحب على الفاني. و اذا قال: اتحادهما اتحاد اللا متحصّل و المتحصّل و اتحاد المبهم و المعين. و بالجملة، هذا سبيل القصد في القول بوجود الكلّي الطبيعي. و منهم من اطرح القول بوجوده و بالذات.و هم القائلون باصالة الماهيّة. و منهم من طرّح فيه و نفاه مطلقا. و منهم من قال بوجوده بالعرض، لكن ال على الوجه اللطيف الذي قلنا في معنى ما بالعرض، بل كاتصاف الجالس في السفينة بالحركة العرضيّة. و منهم من قال ان وجود الكلي الطبيعي و هو وجود ربّ النوع. و منهم من يقال بوجوده كما ظنّه الهمداني. و الكل مزيف.(همان،۳۴۷)